

از مجموعه
نمایشنامه های دانش آموزی (۱)

جست و جو

(با الهام از منظومه گل سرخ نوشته ریاضی یزدی)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



978
3223

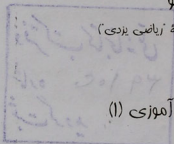
791

جست و جو

(با الهام از منظومه کل سرخ نوشته ریاضی یزدی)

از مجموعه

نمایشنامه‌های دانش آموزی (۱)



مقدمه
نمایشنامه‌های دانش آموزی (۱) مجموعه‌ای از نمایشنامه‌های دانش آموزی است که در سال ۱۳۷۷ در دبیرستان ... نوشته شده است. این نمایشنامه‌ها در زمینه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و علمی تدوین شده و به منظور آشنایی دانش آموزان با مسائل روز و تقویت مهارت‌های نمایشی تدوین شده است.

منصور فلج



تابستان ۱۳۷۷

نمایشنامه‌های دانش آموزی (۱) مجموعه‌ای از نمایشنامه‌های دانش آموزی است که در سال ۱۳۷۷ در دبیرستان ... نوشته شده است. این نمایشنامه‌ها در زمینه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و علمی تدوین شده و به منظور آشنایی دانش آموزان با مسائل روز و تقویت مهارت‌های نمایشی تدوین شده است.

PTR

۴۲۲۴

۱۳ م

۱۰ ج

۱۰ ل



دفتر کتب کتابخانه ملی

شماره ۳۹۱۵۵

ثبت گروید

عنوان کتاب: جست و جو
تهیه و تنظیم: اداره کل امور فرهنگی و هنری معاونت پرورشی
وزارت آموزش و پرورش
نویسنده: منصور خلج
بازنویسی و ویراستاری: محمدرضا رضایی، منوچهر اکبرلو،
مژگان بنی‌هاشمی
ناشر: انتشارات تربیت
حروفچینی و صفحه‌آرایی: واحد آماده‌سازی انتشارات تربیت
طرح روی جلد: مجتبی بابائیان
چاپ اول: تابستان ۱۳۷۷
تیراژ: ۲۰۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی: گرافیک گستر
چاپ و صحافی: دفتر انتشارات اسلامی
قیمت: ۵۰۰ ریال
شابک: ۹۶۴-۶۳۰۶-۴۶-۲

ISBN 964-6306-70-5



تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهید

لبافی‌نژاد غربی، پلاک ۱۸۳ صندوق پستی: ۱۴۱۵-۱۳۴۱۵

تلفن دفتر مرکزی: ۶۴۶۰۶۸۳ - تلفکس: ۶۴۶۵۹۰۵

بیشتر درجه، و بافتهاست و چون اینها را در یکدیگر قرار دهیم و بخواهیم که در یک
لو آرایشها را در یکدیگر قرار دهیم و بخواهیم که در یکدیگر قرار دهیم و بخواهیم که در یک
مشلو در یکدیگر قرار دهیم و بخواهیم که در یکدیگر قرار دهیم و بخواهیم که در یک
مشو در یکدیگر قرار دهیم و بخواهیم که در یکدیگر قرار دهیم و بخواهیم که در یک
و بخواهیم که در یکدیگر قرار دهیم و بخواهیم که در یکدیگر قرار دهیم و بخواهیم که در یک
و بخواهیم که در یکدیگر قرار دهیم و بخواهیم که در یکدیگر قرار دهیم و بخواهیم که در یک

روشنایی را در یکدیگر قرار دهیم و بخواهیم که در یکدیگر قرار دهیم و بخواهیم که در یک
و بخواهیم که در یکدیگر قرار دهیم و بخواهیم که در یکدیگر قرار دهیم و بخواهیم که در یک

در بین انواع و اقسام روشها، شیوه‌ها،
ابزارها و بیان‌های هنری، بیان نمایش
در مجموع از همه رساتر، بلیغ‌تر و
جالب‌تر است و امتیازات بیشتری دارد.
مقام معظم رهبری

مقدمه

نظر به اهمیت هنر نمایش و تأثیر سازنده آن در تربیت اخلاقی،
دینی، سیاسی و اجتماعی آینده‌سازان میهن اسلامی «اداره کل امور
فرهنگی و هنری وزارت آموزش و پرورش» در راستای اهداف و
سیاستهای از پیش تعیین شده، اقدام به تهیه و تدوین مجموعه
نمایشنامه‌های مناسب و جذاب از میان آثار برگزیده مسابقات
نمایشنامه‌نویسی دانش‌آموزان و «آیین تربیت» نموده است.
هرچند ممکن است این مجموعه، کامل و بدون اشکال نباشد اما ما
معتقدیم که با ارایه تعداد متنابهی از این دست آثار می‌توانیم به تقویت

و مریبان محترم مدارس، گامی
غنی سازی اوقات فراغت این ن

گروه بازیگران یا هم می خوانند

یکی بود یکی نبود زیر گنبد کبود

چرخ خدا میچرخید نبود جز خدا هویدگی نبود

تسوی داشت بنامها تسوی جنگل خدا

یک طرف آب روان یک طرف کبود گیل

بازیها :

رنگهای رنگارنگ با پروبال قشنگ

۱- راوی

خوب و بد همه پند و پسند

۲- طوطی

مسکن از راه دور اومدن با عشق و شور

۳- بلبل

دلکش و ماز بلبل و شترس امار

۴- پرستو

های خوش نگر با دهانهای پشور

۵- لک لک

از پس خوری خسته از پس نمری

۶- بلدرچین

سعد طالب خرد همه مشایط طرب

۷- باز

رنگهای رنگارنگ با پروبال قشنگ

۸- طاووس

اجرا برای کودکان

تابلو اول :

صحنه : یک چمنزار.

(طوطی، بلدرچین، پرستو، لک‌لک، باز و بلبل.)

باز : دویدیم و دویدیم. سر کوهی رسیدیم.

پرستو : دوتا خاتون رو دیدیم.

طوطی : یکیش به ما آب داد. یکیش به ما نون داد.

بلبل : دونهارو خودم خوردم، آب رو دادم به زمین.

همه : زمین به ما سبزه داد، سبزه را دادیم به بزی.

بزی به ما شیر داد.

لک‌لک : شیر را دادیم به نانوا، نانوا به ما آتیش داد.

بلدرچین : آتیش را دادیم به زرگر، زرگر به ما قیچی داد.

طوطی : قیچی را دادیم به خیاط، خیاط به ما قبا داد.

پرستو : قبا را دادیم به آقا، آقا به ما کتاب داد.

باز : خواستیم اونو بخونیم، با جان و دل بدونیم، اما...

راوی : بله عزیزان، همچی که خواستن بخون دیدن نمی‌تونن،

چی‌کار کنن چی‌کار نکنن؟ راز دلشون را برای باد صحرا

گفتن، باد براشون خبر آورد که پرنده‌ای هست دانا که باید

سه کوه را پشت سر بگذارند تا به اون برسن، اون می‌تونه

گروه این مشکل را باز کنه.

(پرنده‌ها حالت حرکت به خود می‌گیرند. طاووس وارد میشود.)

راوی : پرنده‌ها طاووس دانا را پیدا کردند و از او خواستند تا معلم و

راهنمای آنها باشد. طاووس دانا هم پذیرفت، آنوقت با

کمک هم مدرسه‌ای ساختند و هر کدام وظیفه‌ای را بر عهده گرفتند. یکی مبصر بود. یکی زنگ کلاس را به صدا درمی‌آورد و یکی کلاس را مرتب می‌کرد. القصه هرکسی کاری داشت، آنها در جمع باصفای خودشان شروع کردن به آموختن و تجربه کردن. حالا باهم برویم و از نزدیک ببینیم.

(طوطی جلو می‌آید.)

طاووس: چیزی می‌خواستی بگی؟

طوطی: طاووس عزیز راه درازی را طی کرده‌ام. خودم رو به خطرهای زیادی انداختم همه می‌گن سخنم شیرینه و طرفدارای زیادی داره (مکث) اما راستش آنچه را که به زبان می‌آورم از آن خودم نیست (اعتراف گونه) حرف دیگرانه که تکرار می‌کنم، به همین خاطر دلم می‌خواهد آنچه را که خودم می‌دونم به زبان بیارم.

طاووس: آفرین طوطی عزیز که با صداقت حرف دلت را گفتی.

(بلبل جلو می‌آید.)

طاووس: تو هم چیزی می‌خواهی بگی؟

بلبل: بله، حرفی دارم. میدونید که من را خداوند، عاشق آفریده. مخصوصاً با اومدن بهار زیبا و تازگی طبیعت شوقی مرا بهت خوندن وامی‌داره، پر از نشاط و شور می‌شم دلم می‌خواد نغمه‌هام هر چه بیشتر در دل شنونده‌هام اثر بذاره، به همین دلیل هم راه افتادم.

باز : من هم حرفی دارم.

طاووس بگو باز عزیز.

باز : همانطور که می‌دونید آشیانه من روی کوهها و بر بلندیه‌است. وقتی پرواز می‌کنم از اون بالا چیزهایی می‌بینم که گاه جالب و گاه بسیار حیرت‌انگیزه، مدتی امیری مرا همنشین خودش کرد و من با دیدن زندگی‌های دورو برم دیدم که نادانی چه مصیبت‌ها با خودش داره از این رو در فرصتی پرواز کردم و خودم را به اینجا رساندم. شوق دانستن مرا واداشت تا از خیلی چیزها چشم‌پوشی کنم.

بلدرچین : حالا که دوستانم حرف‌های دلشون را زدند من هم می‌خواستم چند کلمه‌ای گفته باشم.

طاووس : بگو بلدرچین عزیز ما به گوشیم.

بلدرچین : من بلدرچین. مرغ چمنزارها، همیشه مورد توجه شکارچی‌ها بوده‌ام. سال‌ها دل خوش بودم به بازی و جست و خیز در سبزه و دشت هرروز که از عمرم می‌گذشت سؤال برام پیش می‌آمد و نمی‌دونستم از کی بپرسم. بالاخره روزی دل به دریا زدم و جان و دل یکی کردم و به راه افتادم و پرسیدم. چیزهای زیادی دیدم که هرکدام پندی در آن هست تا اینجا سر در آوردم تشنه یاد گرفتن و دانستنم با این امید اصلاً در مسیر راهی که اوادم احساس خستگی نکردم.

طاووس : آفرین به پشتکار تو بلدرچین مهربون.

لک لک : منو ببخشید، اما حالا که دوستانم حرف‌هایی را با

صمیمیت بر زبان آوردند. من هم بگم که نوک درخت‌ها لونه داشتم و از بلندی خیلی چیزها دیدم. اگر چه خیلی‌ها پاها و گردن درازم را مسخره می‌کردند. اما من اهمیتی نمی‌دم، بچه‌ها منو دوست دارن و به من علاقه نشون می‌دن. من فکرهام رو کردم و راه افتادم. سرزمین‌های گرم را پشت سر گذاشتم. بیابانهای بی‌آب و علف و کوهها و دریاها رو، در تمامی طول راه چیزی که به من قوت قلب می‌داد تا بال بزنم و احساس خستگی نکنم امید به آینده بود. و حالا در این لحظه احساس خیلی خوبی دارم.

پرستو : من هم می‌تونم چیزی بگم؟

طاووس : چرا که نه. بگو.

پرستو : اسم من پرستوئه، بچه‌ها وقتی منو تو آسمون می‌بینن برام دست تکون می‌دن و شادی می‌کنن چون می‌فهمند که فصل سرما سراومده و طبیعت داره نفس تازه می‌کنه. هوا که سرد می‌شه منم می‌رم به طرف جاهای گرمسیر. بالاخره پس از سال‌ها این ور و اون ور رفتن تصمیم گرفتم تا ظاهر زیبا را با دانش و سواد همراه کنم. به همین خاطر اومدم تا شمارا پیدا کردم، البته توی راه سختی‌های زیادی را تحمل کردم. اما بالاخره به اینجا رسیدم و از این بابت خدا را شکر می‌کنم.

راوی : بله بچه‌ها پرنده‌ها همگی شوق و علاقه‌شون را برای طاووس گفتند. طاووس مهربون هم از این همه اشتیاق

خوشحال و دلگرم شد.

پرنده‌ها: ما همگی دل به تو سپرده‌ایم تا معلم و راهنمای ما باشی و ما را با نور دانش آشنا کنی.

طاووس: پرنده‌های عزیز. حرفهای شما مرا دلگرم کرد و به من نیرو داد. خود من هم مثل شما راه‌ها رفته‌ام و سفرها کرده‌ام، خیلی‌ها از پرو بالم تعریف‌ها کردند تا منو به همین نقش و نگار فریب دهند. من هم شنیدم و راهم رادنبال کردم، حالا باید قول بدم تا با کوشش و تلاش به آنچه می‌خواهیم برسیم و از مشکلات نهراسیم.

(صحنه با حرکات موزون پرنده‌ها به کلاس تبدیل می‌شود. هرکدام از پرنده‌ها سرگرم کاری است.)

مرغ‌هایی همه زیبا و قشنگ بال و پر چون پرگل رنگ به رنگ جمع بودند دراین کعبه جان مرغها از همه اقطار جهان^۱ راوی: بله عزیزانم. صبح که می‌شد و خورشید زیبا بانور زندگی بخشش همه جا رو روشن می‌کرد پرنده‌ها هم در صفی مرتب می‌آمدند و کتاب و دفتر خود را باز می‌کردند کلاسشون شور و حالی داشت راستی می‌دونید زنگ این مدرسه چی بود؟ گوش کنید.

(طاووس وارد می‌شود.)

طاووس: سلام.

۱- اشعار از دیوان ملک الشعرا ریاضی یزدی. انتشارات جمهوری، تهران.

طاووس : درس امروز؟

بلبل : میم.

طاووس : میم، میم مثل محبت.

همه : میم مثل محبت.

طاووس : کلمه زیباییه. درسته؟

همه : درسته.

طاووس : دلنشین و آرام بخشه. محبت چیزی که به کار همه میاد

و همه به آن احتیاج دارن. مشکل‌گشای مشکلات. هیچ

کس از آن بدش نمی‌آد. همون که مادر بی‌دریغ به پای

فرزند می‌ریزه. دوست به پای دوست. همون که آشیانه‌هارو

محکم می‌کنه و دوستی‌هارو پر ارزش و ماندنی.

شنیده‌اید که گفته‌اند: «از محبت خارها گل می‌شود.» خب

حالا بریم سراغ درس‌هایی که باید در تجربه و همکاری یاد

بگیریم. کلاس جمع می‌شود و پرنده‌ها با هدایت طاووس

شروع به کار می‌کنند، لک‌لک دسته‌ای گندم می‌آورد.

دیگران هم گندم‌ها را دسته می‌کنند و در حین کار

می‌خوانند :

گندم گل گندم گل گندم گل گندم

شخمش می‌زنن همچین و همچون گل گندم گل گندم.

تخمش می‌پاشن همچین و همچون گل گندم گل گندم.

آبش می‌دهند همچین و همچون گل گندم گل گندم.

دروش می‌کنن همچین و همچون گل گندم گل گندم.

بادش می دهند همچین و همچون گل گندم گل گندم.
 راوی : بله عزیزان، پرندگان ما در جمع صمیمی و با صفایشان با
 عشق و امید هر روز درس تازه‌ای یاد می‌گرفتند و هر فصلی
 که می‌گذشت داناتر و تواناتر می‌شدند. اما از آنجا که روزگار
 همیشه بر یک مدار نمی‌گرده و پستی و بلندی فروان داره
 دست بر قضا این چرخ بازیگر کاری کرده که پرندگان
 انتظارش را نداشتند، ماجرا چنین بود که روزی از روزها هوا
 ناگهان توفانی شد و گردباد سختی وزیدن گرفت. گردباد در
 پیچش غضبناک خود طاووس دانا را در خودش پیچید و با
 خود بُرد. طاووس هر چه تلاش و تقلا کرد نتوانست کاری
 از پیش ببرد.

صداها: گردباد، گردباد.

- توفان!

- مراقب باشید.

- پناه بگیرید.

- از سر راهش کنار برید.

(توفان اوج می‌گیرد. و صدای در هم حیوانات.)



تابلو دوم :

(چمن زار. توفان فرو نشسته است.)

(پرستو وارد می‌شود.)

پرستو : آهای کجایید؟ مثل این که آرام شد. (بلبل وارد می‌شود.)

بلبل : پرستو تو اینجا یی؟
 پرستو : بلبل تو کجا بودی، بقیه کجان؟
 بلبل : این توفان همه رو غافلگیر کرد، من نتونستم خودم را نگه دارم و به درختی خوردم و افتادم و خودم را پشت یک سنگ قایم کردم.
 پرستو : مثل این که صدایی می آد.
 (طوطی وارد می شود.)
 پرستو : تو صدمه دیدی؟
 طوطی : چیز مهمی نیست.
 (بلدرچین و لک لک و باز وارد می شوند)
 بلدرچین : شما اینجا یید؟
 لک لک : خدا را شکر.
 بلدرچین : تنه یک درخت ما را نجات داد.
 لک لک : توفان بدی بود. درخت های زیادی شکست.
 پرستو : سنگ های زیادی فرو افتاده.
 بلبل : خیلی ها صدمه دیدن.
 بلدرچین : طاووس، طاووس!
 بلبل : من در یک لحظه او را دیدم که گرفتار گردباد شده بود.
 طوطی : من هم متوجه شدم، اما کاری نمی تونستم بکنم.
 پرستو : حالا چی کار کنیم؟
 طوطی : خدایا کمکش کن.
 لک لک : چرا باید این طوری بشه؟

باز : گوش کنید دوستان عزیز، چه لحظات خوبی بود آن ساعات درس و آن اشتیاق، طاووس عزیز چشم‌های ما را روشن کرد و چیزهای زیادی یادمون داد. حالا گردباد اونو با خودش برده و ما هم متأثریم. اما چه کنیم؟ پرهامونو بکنیم و از خوردن آب و دونه خودداری کنیم. غمگین بشینیم و کاری نکنیم، من هم مثل شما ناراحتم اما آنچه که طاووس عزیز به مایاد داد این بود که در برابر سختی‌ها امیدتون را از دست ندیم. تسلیم مشکلات نشیم و دست از تلاش برنداریم. دیشب خوابی دیدم که من را به فکر واداشت.

بلدرچین : خواب؟

طوطی : چه خوابی؟

بلبل : برامون بگو.

پرستو : گوشمون باتوئه.

باز : براتون می‌گم. خواب دیدم در باغ بزرگی بر بلندی نشسته

بودم. طاووس دانا آنجا بود. مرا که دید صدایم کرد.

خواستم به طرفش برم که بالم به شاخه‌ای گیر کرد و از

رفتن موندم. در حالی که تقلا می‌کردم. اونو صدا کردم که بیا

و به من کمک کن تا بالم را آزاد کنم طاووس در حالی که به

پاهاش اشاره می‌کرد به من گفت که مگر نمی‌بینی که من

نمی‌تونم حرکت کنم تو سعی کن بالت را آزاد کنی. و من

وقتی دقت کردم دیدم که پاهای طاووس سفت مجروح

شده و به درختی محکم بسته شده، کوشش کردم که بالم را آزاد کنم ناگهان حس کردم که بالم کنده شد و از ترس بیدار شدم.

پرستو : چه خواب عجیبی.
طوطی : حالا چی کار کنیم؟
بلبل : طاووس دانا کجاست؟
بلدرچین : آیا باز اونو می بینیم؟

لک لک : ببین باز عزیز ما تو را قبول داریم. بگو چاره چیه؟
طوطی : اگر فکری داری با ما درمیون بگذار.
بلبل : ما همگی حرفت را گوش می دیم.
باز : حالا که این طوره پس گوش کنید. از شما می خوام تا کمک کنید و طاووس عزیز را پیدا کنیم. اگر چه مشکل و پر خطره اما با همکاری و تلاش حتماً موفق می شیم. خب چی می گید؟

لک لک : با جان و دل در خدمت توایم.
باز : پس همین جا با هم عهد می بندیم که تا طاووس عزیز را پیدا نکنیم دست از تلاش برنمی داریم.
باز : خُب بدون از دست دادن وقت شروع می کنیم. باید از چهار جهت بریم. (اشاره به پرستو و بلدرچین):

شما سمت شمال برید. جایی را نادیده نذارین.
طوطی : من به سمت جنوب می رم.
بلبل : من هم به طرف مشرق.

لک‌لک : و من هم به سمت مغرب.
 باز : خودم مسیر رودخانه را می‌گردم. کاملاً مراقب باشید.
 جوی به جوی و نهر به نهر را با دقت ببینید. پس صخره‌ها،
 کنار درختان، پای کوه‌ها و داخل غارها، همه جا را خوب
 بگردید، خدایا کمکمون کن.
 (پرنده‌ها حرکت می‌کنند.)

تابلو سوم :
 (نزدیک یک صخره در کنار یک جنگل.)
 پرستو : می‌دونی چند روزه که از دوستانمون جدا شدیم؟
 بلدرچین : درست نمی‌دونم. اما این را می‌دونم که راه زیادی
 اومدیم.

پرستو : چه کوه‌هایی را طی کردیم...
 بلدرچین : و چه صحراهایی را ...

پرستو : چه دشت‌هایی رو پشت سر گذاشتیم ...
 بلدرچین : اما چه فایده؟

پرستو : حتی نشانه‌ای هم پیدا نکردیم.
 بلدرچین : من خسته شدم کمی نفس تازه کنیم.

پرستو : باشه. کمی استراحت می‌کنیم. بعد به راه می‌افتیم...
 پرستو : هی!

بلدرچین : چیه؟
 پرستو : تو صدایی نشنیدی؟

بلدرچین : صدا؟ چه صدایی.

پرستو : گوش کن. شنیدی؟

بلدرچین : صدای ناله‌س.

پرستو : از اون طرفه.

بلدرچین : درسته.

پرستو : خدای من، چی می بینم.

بلدرچین : طاووس عزیز.

پرستو : چی به سر اون اومده؟

بلدرچین : کمک کن اونو به روشنی ببریم.

پرستو : احتیاط کن.

بلدرچین : خدای من اون زنده‌س ، نفس می کشه.

پرستو : زخمی شده.

بلدرچین : بقیه را خبر کن.

(پرستو به بلندی می رود و در شاخی می دمد.)

بلدرچین : من می رم کمی آب بیارم.

پرستو : من مراقبم. حتماً گرسنه هم هستی، باید یه چیزی

بخوری.

(بلدرچین همراه با آب می آید و به طاووس آب می نوشاند.)

داره پلک هاشو تگون میده.

بلدرچین : ای خدای بزرگ.

باز : (باز وارد می شود.) خدای من. چی می بینم؟

پرستو : سلام باز عزیز.

بلدرچین : باید شکرگزار باشیم.
 باز : اونی کجا پیدا کردید؟
 پرستو : پشت اون کنده درخت.
 (طوطی و بلبل وارد می شوند)
 طوطی : سلام دوستان.
 بلبل : اوه طاووس عزیز.
 (لک لک وارد می شود).
 لک لک: صبر کنید. من مرهمی دارم که شفا بخشه.
 پرستو : داره به هوش می آد.
 بلبل : چشماش رو باز کرد.
 طوطی خداجون شکرت.
 بلدرچین : اون سالمه.
 (طاووس قد راست می کند).
 همگی :



گشستیم و گشستیم ای دوستای ما
 امید توی دل هامونه شادی توی قلب هامونه
 ما دوباره کار می کنیم کلاس رو بر پا می کنیم
 کار می کنیم کار می کنیم تجربه انبار می کنیم
 تا زندگی رو بسازیم غصه هارو براندازیم
 کار می کنیم کار می کنیم کار می کنیم کار می کنیم

کتابخانه کودکان

۴۱۶

۹۰

و یزکیهم
و یعلمهم
الکتاب
والحکمه
معاونت
پرورشی



اداره کل امور فرهنگی و هنری